چهار روایت از اشیاء طریق نجف به کربلا

از زبان بی‌زبان‌ها

همه جا پر است از روایت‌های اربعین، امروز هرکس که در عراق است و اینترنت درست و درمان دارد، از در و دیوار و آسمان و موکب‌ها و طریق روایت می‌کند اما هیچ‌کس تا به حال نرفته سراغ جاده، عمودها، مای بارد یا قوری چای عراقی و از آنها که سال‌هاست در مسیر نجف به کربلا خدمت می‌کنند، داستان‌شان را بپرسد و بنویسد.

سنگریزه

پا ندارم که بتوانم خودم راه بروم، بقیه مرا با خودشان این ور و آن ور می‌برند. بعضی وقت‌ها کشیده می‌شوم سمت کربلا و گاهی مسیرم کج می‌شود سمت نجف. خوبی جاده‌ای که در آن هستیم این است که به هر طرفش حرکت کنی به مقصد می‌رسی. من هیچ‌وقت درست چهره زائرها را ندیده‌ام. همیشه نگاهم به کفش‌هایشان بوده. بعضی‌ها اینجا صندل می‌پوشند، بعضی‌های دیگر همان کفش‌های معمولی و همیشگی خودشان را. البته عده‌ای هم هستند که پابرهنه در مسیر حرکت می‌کنند. ما سنگریزه‌ها را می‌بینیم کسی پابرهنه دارد به سمت‌مان می‌آید گریه می‌کنیم. اگر بفهمیم آن پابرهنه، یک خانم است بیشتر گریه‌مان می‌گیرد. گریه ما اشک ندارد، یک لرزش ملایم است، می‌لرزیم به خودمان. دارم فکر می‌کنم سال ۶۱ هجری، زمین زیر پای اسرای کربلا چقدر گریه کرده، چقدر لرزیده.



ماء بارد

اینجا آدم‌ها می‌سوزند. کمال‌شان در این است که قلب‌شان آتش بگیرد، گرما که شکل باد داغ یک سشوار است با آخرین درجه به صورتشان بخورد. آدم‌ها این‌طوری عزاداری و میزان ارادتشان را نشان می‌دهند. اما کمال من در این خنکی است. در این سرد بودن. ما باید حسرت بخوریم، باید در اوج خنکی و آمادگی برای نوشیده شدن به این فکر کنیم چرا دهم محرم سال ۶۱ هجری نتوانستیم زبان باز کنیم، با قطره قطره‌مان فریاد بزنیم که ما مهریه مادر حسین بن علی(ع) هستیم، هیچ‌کس به اندازه او و خانواده‌اش حق به گردن ما ندارد. چرا نتوانستیم به لب‌های تشنه علی اکبر(ع)، گلوی کوچک و گرم علی اصغر برسیم. ما سرد و عزاداریم. بعد می‌رسیم به دست زائرها، اشک چشم‌شان را می‌شویم. از گونه‌هایشان سر می‌خوریم و فرو می‌رویم در زمین تفتیده کربلا و... نیست می‌شویم.





قوری شای عراقی

من در قفسه‌ای داخل یک خانه در شهر حله عراق زندگی می‌کنم. تمام سال در همان قفسه‌ام، با چند استکان کمرباریک و نعلبکی و یک سماور بزرگ. ما همه‌مان کل سال را در قفسه منتظر می‌مانیم تا دوباره همه جای خانه سیاهپوش شود، ابواحمد آن دشداشه بلند و سیاهش را تن کند و هر روز پسر کوچکش علی، یک نوای پرسوز و گداز در خانه پخش کند و حسین حسین گویان به سینه بزند. بعد کم‌کم ابواحمد ما را از قفسه درمی‌آورد، می‌شوید، خشک‌مان می‌کند و حالا وقت رفتن به سمت طریق است. دوباره می‌رویم به سمت موکب ابواحمد. ما را با چه احترامی، چه عشقی می‌چیند روی میز بزرگ و مشکی‌اش، آتش روشن می‌کند و آب جوش می‌آورد. چند قاشق بزرگ چای و آبجوش می‌ریزد درونم و داغ می‌شوم. مرا می‌گذارد روی آتش و همه‌مان باهم منتظر زائرهای حسین(ع) می‌مانیم.



۱۴۵۲

اسمم عمود است. نه آن عمودی که در روضه‌ها می‌شنوید البته. سال‌هاست در زمین مقدسی جا گرفته‌ام و زندگی می‌کنم. سال‌هاست وقتی آدم‌ها به من می‌رسند و تابلوی کوچکی که به من الصاق شده را می‌خوانند، بغض‌شان می‌ترکد. ۱۴۵۲ عددی است که روی من نصب شده.

من شاهد مسافران تازه از راه رسیده این شهرم، خیلی‌هایشان را آن‌قدر هرسال می‌بینم که دیگر می‌شناسم‌شان، اسم‌شان را بلدم. ۱۴۵۲، این عدد، یعنی رسیده‌اید. یعنی چند صد متر جلوتر همان نقطه‌ای از زمین است که راه مستقیم دارد به عرش خدا، اعلی علیین. آدم‌ها اینجا از پوسته شهری خودشان بیرون می‌زنند. من هم اگر عمودی در یک جای دیگر دنیا یا تیر چراغ برقی کنار یک بزرگراه بودم، خیلی فرق داشتم با الان خودم. اینجا حتی اشیاء هم قیمتی‌تر می‌شوند. اسم من عمود ۱۴۵۲ است.

اسما آزادیان

مدرک تحصیلی اینجانب **مرتضی شاهبازی** فرزند **محمدعلی** کدملی ۰۰۵۹۲۹۲۱۱۳ متولد ۱۳۵۴/۰۷/۱۸ در رشته **مدیریت دولتی** در مقطع **کارشناسی** از دانشگاه آزاد واحد **قزوین** مفقود گردیده است. از یابنده تقاضا میشود آن را به آدرس: تهران، بزرگراه اشرفی اصفهانی، نرسیده به پل همت خیابان شهید خانبابایی شرقی، پلاک ۴، واحد ۴ ارسال نماید یا جهت تحویل با شماره ۰۹۱۲۳۲۳۴۶۸۹ تماس بگیرد.

برگ سبزخودرو سواری **هاچ بک لیفان** مدل ۱۳۹۲ به رنگ **مشکی متالیک** شماره انتظامی **۸۱ط۳۸۴ ایران ۶۷** شماره موتور **LFB479Q130400700** شماره شاسی **NAKSG4313DB109140** به‌نام **احمد نایبی دشتی** مفقودگردیده و فاقداعتبار است.

برگ سبز و وکالتنامه خودرو سواری **پیکان** به رنگ **طوسی روشن -روغنی** مدل ۱۳۷۸ به شماره پلاک **۸۶۴ط۷۴ ایران ۶۵** به شماره موتور **11127791818** و شماره شاسی **78411232** به‌نام **مسعود عرب‌پور داهوئی** با کد ملی ۳۰۹۱۱۰۶۶۱۶ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

مدرک فارغ‌التحصیلی خانم **پروین دخت رفیع زاده** فرزند **علی** شماره شناسنامه ۶۸۲ و کد ملی ۱۲۸۴۸۲۷۹۵۱ در مقطع **کارشناسی ارشد** در رشته **روانشناسی** گرایش عمومی با شماره ۰۱۶۰۸۱۷ در واحد دانشگاهی **خوراسگان اصفهان** مورخ ۱۳۹۰/۰۶/۰۴ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به اصفهان دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان ارسال نماید.

مدرک فارغ‌التحصیلی خانم **آنا صفاپور** فرزند **بختیار** به شماره شناسنامه و ملی ۱۷۴۰۱۵۲۸۱۶ صادره از **اهواز** در مقطع **کارشناسی پیوسته** در رشته **شیمی کاربردی** در واحد دانشگاهی **شهرضا** با شماره ۲۵۷۶۵۲۹ مورخ ۱۳۹۵/۰۳/۲۵ و شماره دانشجویی ۸۸۳۳۲۲۱۰۶۹ مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا ارسال نماید.